

تفکر در میانه دُلو ز و کانت

یک مواجهه غریب

ادوارد ویلت

مدرسی

ترجمه: روزبه صدرآرا

ویراستار: مهناز رئیس زاده



انتشارات مولی

عنوان و نام پدیدآور: تفکر در میانه دلوژ و کانت: یک مواجهه غربی/اوپراستار/ ادوارد ویلت، مت لی؛ ترجمه روزبه صدراآرا

مشخصات نشر: تهران: مولی، ۱۳۹۵.

مشخصات ظاهری: بیست و دو، ۱۸۶ ص.

شابک: 978-600-339-053-9

وضعیت فهرست نویسی: فیا

یادداشت: عنوان اصلی: 2009 Thinking between Deleuze and Kant: a strange encounter

موضوع: دلوژ، زلی، ۱۹۲۵ - ۱۹۹۵ م.

موضوع: Deleuze, Gilles

موضوع: کانت، ایمانوئل، ۱۷۲۴ - ۱۸۰۴ م.

موضوع: kant, Immanuel

موضوع: استعلا

موضوع: Transcendence (Philosophy)

شناسه افزوده: ویلت، ادوارد، ویراستار

Willatt, Edward

شناسه افزوده: لی، مت، مترجم

Lee, Matt

شناسه افزوده: صدراآرا، روزبه، ۱۳۵۷ - مترجم

رده بندی کنگره: ۱۳۹۵ / ۲۹۲ / ۵۳۳۰

رده بندی دیویی: ۱۹۴

کتابشناسی ملی: ۲۵۱۶۶۷۲

Thinking Between Deleuze and Kant, A Strange Encoun

Edward Willatt and Matt Lee



انتشارات مولی

تهران: خیابان انقلاب - چهارراه ابوریحان - شماره ۱۱۵۸، تله ۰۲۱ - ۶۶۴۰۰۰۷۹ - نمابر ۰۲۱ - ۶۶۴۰۰۰۷۹

www.molapub.com • molapub@yahoo.com • Instagram: molapub

تفکر در میانه دلوژ و کانت، یک مواجهه غربی

ادوارد ویلت، مت لی • ترجمه: روزبه صدراآرا • ویراستار: مهناز رئیس‌زاده

چاپ اول: ۱۳۹۵ = ۱۴۳۸ • ۱۱۰۰ نسخه • ۲۸۲/۱
۹۵

شابک: 978-600-339-053-9 ۹۷۸-۶۰۰-۳۳۹-۰۵۳-۹

حروف نگاری: دریاچه کتاب • لیتوگرافی و چاپ: ایران مصور • صحافی: نوری

کلیه حقوق مربوط به این اثر محفوظ و متعلق به انتشارات مولی است



انتشارات مولی
۲۵۰۰۰۰ ریال

فهرست مطالب

هفت	کانت در سه لثه
یازده	مقدمه
بیست و دو	علائم اختصاصی آثار
۱	فصل ۱: معرفت قوای حسی
۲۰	فصل ۲: تجربه گرایی استدلال دلو
۴۴	فصل ۳: تراز کردن سطوح
۶۴	فصل ۴: دلو به مثابه‌ی خوانشگر کانت
۸۵	فصل ۵: سرشت نیروی مولد
۹۰۲	فصل ۶: «بازسازی خرد» نزد دلو
۱۳۴	فصل ۷: توهم استعلایی در کانت و دلو
۱۵۹	فصل ۸: ایده‌آلیسم استعلایی
۱۷۹	واژه‌نامه

مقدمه

«درباره‌ی ایده‌ی واقعی شروط اندیشه»

مات لی و ادوارد ویلت Matt lee and Edward willatt

واضح است که مجموعه حاضر با تمرکز بر یک کانون معین بسط یافته است. از ایجابات یک مقدمه آن است که میزان تمرکز، حول آن مجموعه را شرح دهد و توجیه کند که چرا به برخی چیزها پرداخته شده و چیز دیگری که نتوانسته به آن‌ها پرداخته شود اما مورد توجه قرار نگرفته است. مهم‌ترین استثنائات «تقلید عملی» و «نقد قوه‌ی داوری» کانت است. در این مجموعه به آثاری از او که اخیراً دبستگم به آن افزایش یافته، یعنی نوشته‌های پیشاانتقادی و بسیاری از کارهای کوتاه‌ترش که در مدت زره‌ی انتقادی نوشته پرداخته می‌شود، اما فقط به صورت محدود با آن‌ها درگیر خواهیم شد. تکوین این مجموعه، تکوین متنی است که بر آن حکم فرماست و متنی که بر این مجموعه تسلط دارد «نقد عقل محض» است. می‌توان گفت پس‌زمینه‌ی این مجموعه همین متن است. این مجموعه به میزان زیادی به مطالعات کانت و دلوز و تفاوت میان فلسفه‌ی استعلایی و طبیعت‌گرایی، که هر دو با این فلسفه‌ها درگیر بوده‌اند می‌پردازد.

اما منظورمان از این که می‌گوییم تکوین نقد عقل محض چیست؟ منظورمان لحظه‌ای است که به این متن حیات بخشیده و هم چنین آنچه که در کار متفکران بعدی تکرار شده و به آن‌ها نام «پست‌کانتی» بخشیده است. دلوز در همین دوران قرار دارد. او برخلاف متفکران هم‌عصرش از جمله کوئنتین میاسو، نظریه‌ی استعلایی را به کار می‌گیرد و شروط را از جهت اندیشه مورد بررسی قرار می‌دهد. دلوز بارها قدرتمندانه این پرسش را مطرح می‌سازد که اندیشه قابلیت چه چیزهایی را دارد. می‌توان لحظه‌ای را که کانت پس از یازده سال سکوت، به دنبال فراهم آوردن

شروط استعلایی برای اندیشه، دوران انتقادی‌اش را با کتاب «نقد عقل محض» آغاز کرد «لحظه‌ی انتقادی» بنامیم. با در نظر گرفتن مفاد مباحثات جاری میان فلسفه‌ی استعلایی و طبیعت‌گرایی که موجب به وجود آمدن فصول متضاد ماتریالیسم استعلایی و ماتریالیسم نظری یارنالیسم می‌شود، ارزش و معنای «لحظه‌ی انتقادی» مشتاقانه مورد مناقشه قرار می‌گیرد. در این نقطه کانت به شروط استعلایی معرفت می‌پردازد، آن‌چه می‌تواند و یا نمی‌تواند به وسیله‌ی هستی‌های عقلانی محدود، در اندیشه احراز شود. نشانه‌ی کنایی این تعبیر و این‌که کانت چگونه به آن پاسخ می‌دهد، تقابلی است میان «سخنرانی افتتاحیه پایان‌نامه» در سال ۱۷۷۰ که به صورت فرستاده خاتمه نیافته [با پایان باز] ارائه می‌دهد، و مقوله‌ای که در نقد عقل محض (چاپ اول ۱۷۸۱) بسته شده و به صورت یک کل جامع مطرح می‌شود (Kuehn ۲۰۰۱: ۲۴۲).

این «محدودیت» ربط با بردن [پذیرا بودن] اندیشه نسبت به تجربه، و سرچشمه‌ی آن فهم است و آن‌چه که فهم به عنوان قابلیت آن را دارد. برخلاف نظر دلوز بدون در نظر گرفتن این‌که رویارویی ما با احساس / ادراک، مقدار قوی، مؤثر و یا منفرد بوده است، بار دیگر محدودیت‌های شناخت را مورد مناقشه قرار نمی‌دهیم. پس برای کانت بدون در نظر گرفتن این‌که چه چیز در تجربه رخ می‌دهد، بدون آن مقولات که برای اندیشه، شرط تدارک می‌بیند فراهم می‌کنیم. آن‌گاه ایده‌ی واقعی شرط، ما را به نوعی عمیق در فلسفه می‌رساند. به همین دلیل نمی‌باید در انتظار نقد دلوز از کانت از منظر احساس / ادراک و از منظر آن‌چه برای اندیشه در عدم رویارویی با آن رخ می‌دهد باشیم. منتهی تعارضات میان فلسفه‌ی استعلایی و طبیعت‌گرایی از هم‌عصران کانت تا متفکران پس‌ادلوزی را شامل می‌شود، از یوهان گوتفرد فون هر در دانش آموخته‌ی کانت با فرانقدش = metacritique از اندیشه‌ی استعلایی، تا کوئنتین میاسو و تاختنش بر «ارتباط‌گرایی» اندیشه‌ی استعلایی در کتاب «پس از تئوری: آیا با پذیرفتن تأکید دلوز بر رویارویی با احساس که شروط استعلایی کانت از تفکر رانده نامی؟» کامل بلکه فرسوده و زائد می‌کرد، می‌توان دلوز را در زمره‌ی طبیعت‌گرایان دانست؟ طبیعت‌گرایی این شروط اندیشه را در چیزهایی غیر از پرسش «اندیشه چه چیزهایی را می‌تواند و چه چیزهایی را نمی‌تواند انجام دهد؟» یا سؤالاتی مانند «چگونه اندیشه می‌تواند پذیرای تجربه باشد؟» می‌بیند، در چیزهایی که به دنیای گسترده‌تری از پرسش‌هایی باز می‌شوند که یک متفکر استعلا‌باور، می‌تواند در ذهن مجسم کند. کاملاً واضح نیست که دلوز با تأکید بر تجربه‌گرایی استعلایی، آیا در چهارچوب طبیعت‌گرایی می‌گنجد یا نه.

بیاید او آخر قرن هجدهم را بکاویم. یعنی زمانی که موضوعاتی که به «پس از تنهایی» حیات

بخشیده، قابلیت داشته میان متفکران مباحثات و گاه مجادلات نسبتاً شدیدی ایجاد کند. شیوهی نگرش هر در به شروط اندیشه، در جملهی آغازین مقالهی او «در باب شناخت و احساس روح انسان» (۱۷۷۸) خلاصه شده است: «در چیزهایی که از نظر طبیعی آن را مرده می‌خوانیم، هیچ شرط درونی نمی‌شناسیم. ما هر روز کلماتی هم چون جرم، فشار، زوال، حرکت، سکون، نیرو، حتی نیروی ایستایی را بیان می‌کنیم، و چه کسی می‌داند که آن‌ها ذاتاً به چه معنایی هستند؟» (هر در ۲۰۰۲: ۱۸۷). او در این جا تمرکزش بر زبان است و منشأ زبان را در طریقی جستجو می‌کند، که با اهمیتی که کانت -مقدم بر زبان- برای شروط استعلایی قائل است در تضاد است. او از همین خواهد که فکورانه تر آن چه را که او «نمایش بزرگ نیروهای مؤثر طبیعت» می‌نامد مشاهده کنیم» (ibid.). این برای آن است که تکوین زبان را میسر سازد، مفاهیمی که از نظر کانت هم مطلق است. هم قدم بر هر توصیفی از نیروهای طبیعی یا تجربی، و بنابراین از مشاهدهی طبیعت برپایه مفاهیم مطلق که تجربه را می‌سازد استنتاج شده‌اند. نقد هر در بر شروط استعلایی از توجه به این اندیشه در نیروهای طبیعی ناشی می‌شود، نیروهایی که از نظر او اشیاء را منفرد می‌سازد. به زبان شناختی که صورت‌هایی هم چون مقالات و مفاهیم محض این کار را انجام دهند. مفاهیم هرگز محض نیستند و هیچگاه نمی‌توانند برای فردیت اشیاء دلیل موجه اقامه کنند، اما در رعایت تجزات این فردیت هستند. پس از نظر هر در شناخت بدون نیروی احساس / ادراک و بدو، رادهی قوی‌ای که پشتیبان فعالیت شناخت باشد ادراک نمی‌شود، زیرا آن‌ها ابژه‌ای را که شناخته شده‌اند را می‌سازند. او از نقایص هر اندیشه‌ای که امر فردی را سر منشأ بینش‌اش قرار نمی‌دهد می‌نویسد:

تا زمانی که مردمان در ملاحظه‌ی هر چیز منفرد آن گونه که هست در عنوان یک چیز منحصر به فرد در می‌مانند و همواره به آن‌شء فقط چیزی را نسبت می‌دهند که به‌طور کلی باید یا می‌تواند آن گونه باشد، دانش طبیعی قادر نبود به نیروها برسد. دانش برای ملاحظه‌ی هر نیروی منفرد باید کاملاً به دانش طبیعی تبدیل شود، به گونه‌ای که هیچ نیروی دیگری جز آن نبوده است. برای دسته‌بندی و برای مرتبط کردن همواره وقت هست، اما اگر تنها با اندازه‌گیری آن بر طبق آن چه که نیست آغاز کنیم و آن را وارونه و فقط به مثابه‌ی یک انحراف فهم کنیم، هیچ‌گاه به شناخت آن دست نخواهیم یافت (هر در ۲۰۰۲: ۱۸۱).

در این مجموعه به این می‌پردازیم که نیروهای احساس امور منفردی هستند و جگونگی بازتاب آن‌ها در کار دلو ز را بررسی می‌کنیم و تنش میان این جنبه از اندیشه‌ی او و توجهش به این که امر

استعلایی چگونه نقش ایفا می‌کند را در خواهیم یافت. او نیز از یک سو در می‌یابد که مفاهیم محض متقاعدکننده نیستند، زیرا فاقد پیدایش یک احساس هستند و برای رسیدن به ادراک حسی، مفاهیم تجربی درست شده‌اند، به جای آن که صورت آن را تلقین کنند. با این حال نمی‌توانیم او را یک طبیعت‌گرایانیم، چرا که برداشت او از نیروها - که تکرار طبیعت‌گرایی هر در است - بخشی را تشکیل می‌دهد که او تجربه‌گرایی استعلایی می‌نامد. او شرایط [term] را ترک نمی‌گوید، بلکه آن را سوژه‌ی یک انتقاد قرار می‌دهد که بازتاب برداشت هر در از شناخت است. شباهت‌هایی که با کار هر در دارد بسیار با اهمیت است و به تنش در اندیشه‌ی دُلوز اشاره می‌کند که به برداشت او از تجربه در همه‌ی جوانبش نظر دارد. دُلوز می‌پرسد: «اندیشه چه کاری می‌تواند انجام دهد؟» از طریق آزمایش تجربی و ارتباطی که با احساس دارد و بالعکس. می‌بینیم که هر در ضرورت هر در در هستی‌انسان در نظر می‌گیرد. این قضیه برداشت استعلایی کانت در مورد این که خردساز به پیش از ضرورت پدیدار - که توسط طبیعت‌گرایان مورد بررسی قرار گرفته - در روابط منفرد و بیابان نیرو و منفرد یا اراده در کار است را نمی‌پذیرد. او در یک افق فکری طبیعت‌گرا، ضرورت هستی‌شناختی را نهاده را در ذهن مجسم می‌کند: «اگر نفسانیت حیوانی و محدود شدن به یک نقطه‌ی مجرد نیرو را در نظر بگیرد، مخلوقی متفاوت به میان می‌آید که نیروهای مثبت خود را در فضایی بزرگ‌تر و با حالتی همان‌نگ، شفاف، آزاد و مجزا، نه تنها آرزوها و نیات را درک می‌کند، بلکه هم‌چنین می‌داند که آرزوها و نیات را درک می‌کند (هر در ۲۰۰۲: ۸۴). می‌بینیم که دُلوز نیز از فقدان یک برداشت از تدوین هر در بهم، از لحاظ ایده‌ها و مقولات در کانت سخن می‌گوید، که هیچ چیز خارج از قدرها نشده است. به طور قابل ملاحظه‌ای این را در نیجه و فلسفه بیابیم. در این جا مفهوم نیروهای فعال و منفعل [action and reaction] و عکس‌العمل [reciprocity] برای ارزیابی توانایی اندیشه به کار گرفته می‌شود، تا به ما بگوید که آیا اندیشه بر اساس ارتباطش با احساس بیشتر یا کمتر مولد است یا نه. با این حال به نظر می‌رسد که از نظر دُلوز ما به یک تجربه‌گرایی استعلایی نیاز مندیم، بنابراین نیروهای که در احساس هم‌اکنون حاضر و ماندگارند، افراد را ایجاد می‌کنند. ما به ساز و کاری نیاز مندیم که متقاعدمان کند که افراد حاصل کار نیروهاست. به دیگر سخن اندیشه هیچگاه بینش افراد را از دست نمی‌دهد، زیرا افراد در هر صورت، به جای آن که به وسیله‌ی نیرو و هاز دوده شود، پی‌آمد آن‌ها را بسط می‌دهد. و گرنه افراد صرفاً علامت ثانوی [پدیده‌ی همانند] حرکت و وسیع نیروهاست. فقدان برداشتی از تجربه به مثابه‌ی چیزی افراد که به اندیشه گشوده شود احساس می‌شود. این مجموعه باید نظر دُلوز در مورد کانتی بودن را - در راستای نیروهای حاضر و ماندگار احساس و نقش آن‌ها در

انفراد در مواجهه با طبیعت گرایی ظاهری او مطرح سازد. قدر و اعتبار «لحظه‌ی انتقادی» باید برای نشان دادن یک برداشت تجربی که خود را به سمت رویارویی احساس می‌گشاید در کار باشد. ما می‌پرسیم: آیا دلوز وقتی به نظر می‌رسد که او اندیشه را تحت لطف و مرحمت احساس قرار می‌دهد به این اهمیت می‌دهد که اندیشه چه کارهایی می‌تواند انجام دهد؟ ارتباط آن‌ها چگونه می‌تواند سازنده‌ی تفکر باشد؟ و چگونه اندیشه را آزاد می‌سازد؟ کانت به وضوح به آن چه اندیشه نمی‌تواند انجام دهد اهمیت می‌دهد و به همین دلیل بر اساس برداشتش از تجربه به سمت فاهمه تغییر جهت می‌دهد. این مطلب بادلوز که به آن چه اندیشه صرفاً در پاسخ نیروهای نامحدود افراد می‌تواند انجام دهد که در خودشان ارتباطی با آن چه، آن می‌تواند انجام دهد ندارد. اهمیت می‌دهد چه سخنی دارد؟

موردی که لازم است توضیح مطرح شود حلقه‌ی ارتباطی است که این پرسش: «اندیشه چه کاری می‌تواند انجام دهد؟» اندیشه‌ی کانت و دلوز را به هم مربوط می‌کند. همان‌گونه که ذکر شد کانت در حرکت به سمت مقولات دسته‌بندی شده، به آن چه اندیشه نمی‌تواند انجام دهد توجه می‌کند. با این حال به تپا می‌پرسد: «اندیشه چگونه می‌تواند مولد باشد؟» این کتاب می‌خواهد نحوه‌ی برداشت کانت از اندیشه‌ی «محدود» را دریابد، تا به این پرسش برسیم که استعلایی چیست، حال آن که استعلایی همواره به تجربه باز می‌گردد، اما از تجربه اقتباس نمی‌شود. در این صورت مقولات به تجربه وابسته نیستند، بلکه ساختارهای دینامیکی هستند که پذیرا بودن را نسبت به تجربه مجسم می‌کنند. ضمن این که دلوز اکنون استدلال می‌کند که کانت مقولات را از تجربه استنتاج کرده است. او معیار را پس در مورد شروط استعلایی فاش می‌سازد و هدف فلسفه‌ی استعلایی را در این می‌بیند که آن چه را تجربه نیست و همان‌جا باقی مانده است تصدیق کند. بدین گونه با برداشتی از افراد مواجهیم که شروط استعلایی را برای اندیشه تدارک می‌بینند، همان‌طور که عدم اندیشه در اندیشه یا محدوده‌ی اندیشه را می‌سازد. اندیشه می‌شود (DR: ۲۴۲). آن چه که به حال خود باقی می‌ماند، یک فرد خاص با تجربه‌ای کلی از افراد نیست، بلکه فرد به مثابه‌ی پی‌آمد تفرد است و به معنای تشخیص دامنه‌ی تولید مجازی است. بدین گونه اگر اندیشه ضرب و جرح می‌شود و یا با حریم و محدوده‌ی خودش مواجه می‌شود، به این دلیل است که آن را به فرایند تفرد نزدیک تر می‌کند و به این که اشیاء چگونه منفرد شده‌اند و چگونه می‌توانند اجزای وحدت را به وسیله‌ی اندیشه بفهمند. پس دلوز به آن چه اندیشه می‌تواند انجام دهد اهمیت می‌دهد، به این که اندیشه چگونه از طریق تفرد بسط می‌یابد و این که تفرد چگونه شرط استعلایی را برای اندیشه فراهم می‌آورد. بی‌شک به گفتار

خداشه دار کانت که از تجربه استنتاج نشده است.

می‌بینیم که قابلیت اندیشه، ما را به سمت شروط می‌فرستد. می‌پرسیم: اندیشه از عهده‌ی چه کاری برمی‌آید؟ از نظر کانت برای آن چه بتواند به عنوان شروط اندیشه عمل کند و در ضمن پذیرا بودن پویای تجربه را احراز کند، محدودیت‌هایی وجود دارد. در حالی که از نظر دُلوز اندیشه باید با شروط آزمایش شود تا پرسش اندیشه چه کاری می‌تواند انجام دهد، باز نگاه داشته شود. به هر حال باید تأکید کنیم که هنوز یک نگرانی درباره‌ی ساختارهای استعلایی تجربه وجود دارد، ساختارهایی که می‌خواهند برای پویایی خود، تمام و کمال غیر تجربی بمانند. همانند باتکوینی باشند که احساس و نیروهایش میسر ساخته‌اند. به نظر می‌رسد که از نظر کانت، اندیشه باید از آن چه می‌تواند انجام دهد اطمینان داشته باشد و خود را به آن محدود سازد، ضمن این که از نظر دُلوز اندیشه باید به شروطش گشوده باشد و به مثابه‌ی میدانی از مسئله و آزمایش که، حدهایش مشخص نیست به آن توجه شود. از نظر کانت فهم باید از قبل قانون وضع کند (پاسخ به پرسش «اندیشه چه چیزهایی را نمی‌تواند انجام دهد» با قواعد)، ضمن این که از نظر دُلوز شروط و پویای اندیشه قرار گرفته‌اند و اندیشه باید با آن‌ها تجربه کند (پاسخ به پرسش «اندیشه چه چیزهایی را می‌تواند انجام دهد» با حقایق).

در عین حال این تمایز می‌تواند بسیار تیز و تند باشد و موجب شود به شروط استعلایی‌ای که به تجربه باز می‌گردد توجه نکنیم تا بتوانیم داشت کامل‌تر و پذیرندگی بیشتری نسبت به آن داشته باشیم. پس از نظر دُلوز در آن چه فلسفه می‌تواند انجام دهد هیچ محدودیتی وجود ندارد، بلکه این پاسخی به پرسش کانت است وقتی انتقادی می‌شود. حالت جست‌وجو به خود می‌گیرد. این مجموعه مسیر خودش را از این «لحظه‌ی انتقادی» پس می‌گیرد و به چگونگی برداشت دُلوز می‌اندیشد.

دیدیم که از نظر هر دو شروط اندیشه نیروهای ماندگار [همه جا حاضر] و احساسات هستند که افراد چیزها را تبیین می‌کنند، چیزهایی که دُلوز در آغوش می‌گیرد، ذهن‌های که هنوز می‌خواهد برداشتی استعلایی از تجربه تدارک ببیند تا او را به کانت نزدیک‌تر کند. وقتی به سمت حرکت پس‌اندوزی می‌اسو، که برخلاف جهت حرکت فلسفه‌ی استعلایی است تغییر جهت دهیم، شروط اندیشه... همه‌ی جنبه‌های ابژه که در روابط ریاضی صورت‌بندی می‌شوند» است (میاسو ۲۰۰۸: ۳). بدین گونه در عوض چرخشی که کانت و دُلوز به سمت قوای ذهنی مانند احساس و فهم و یا به سمت صورت‌های قیاسی [علت و معلولی] و ترکیب‌های فضا و زمان داشتند، می‌اسو به سمت این پرسش می‌رود که چه چیز بر ساختارهای استعلایی مقدم است. او به

این سمت می‌رود که چه چیز بر شکل‌های آگاهانه‌ی زندگی و هم‌چنین بر آن‌چه کانت و دلوز می‌گویند مقدم^۱ است، بر پرسش «اندیشه قابلیت چه کارهایی را دارد؟». از نظر میاسو داده‌هایی که از روابط ریاضی به دست می‌آید، چیز در - خود [ذات شیء] را اندازک می‌بیند، که برداشت استعلایی از تجربه فاقد آن است.

از نظر میاسو فلسفه‌ی استعلایی، میراث کانتی را با اطمینان از این که اندیشه هیچ وجه بیرونی ندارد که به ما و شکل‌های آگاهانه‌ی حیات و چیزی که تجربه در آن معین شده ارتباط داشته باشد پیش می‌برد. نسبت بیرونی در پرسش، میدان پرس و جویی است که سوژه‌ی آگاه نمی‌تواند از ارتباط با آن بگریزد. به دلیل چگونگی آغاز به فلسفیدن، همیشه دنیایی برای بودن آگاهان وجود دارد و هیچ‌گاه واقعیت فی‌نفسه [در خود] وجود ندارد. «لحظه‌ی انتقادی» از زمان انشای نقد عقل محض،^۲ به متفکران بی‌شماری حیات بخشیده است. همین که ماتریالیسم می‌تواند نظر، یا ذاتی باشد و اندیشه در ارتباط با ذات ماده کنش داشته باشد، ماتریالیسم را استعلایی می‌کند. ما و تصویری از آزاد ساختن فلسفه از اندیشه‌ی استعلایی، ترسیم می‌کند که می‌تواند در آینده مؤثر واقع شود.

بدین معنا فیلسوفان معاصر نسبت به «نی» بزرگی را از دست داده‌اند، بیرون مطلق متفکران پیش‌انتقادی: بیرونی که به ما ارتباط نداشت. تماماً نسبت به غیرقابل پرسش بودن [معین‌شدگی] خودش سهل‌انگار بود. به ذات خودش وی توجه به این که ما به آن فکر می‌کنیم یا نه وجود داشت؛ همان بیرونی که اندیشه را احساب مشروع بودن در قلمروی خارجی - یا کلاً در جایی دیگر بودن - آن را بررسی می‌کند (ibid. 162).

پس بزرگ‌ترین محدودیت فلسفه‌ی استعلایی آن است که اندیشه را با آن‌چه «از جهت ما» هست محدود می‌کند، به استثنای آن‌چه که «فی‌نفسه» است [در ذاتش] (ibid. 32). فرایند شناخت «همواره در حال حاضر = always already» در حال حرکت است (ibid. 81) و اگر

۱. میاسو متوجه است که واژه‌ی «مقدم» را از کلمه‌ی «فاصله‌دار = distant» متمایز کند. آن‌چه که او «زمان اجدادی» می‌نامد به آن‌چه مقدم بر حیات است مربوط می‌شود و به همین جهت به هیچ معنایی با حیات آگاهانه ارتباط ندارد. بنابراین یک زمان غیرشاهد = un-witnessed نیست، بلکه زمانی نامعین یا «ناهمزمان با هر معین‌شده» است (میاسو ۲۰۰۸: ۲۰). او استدلال می‌کند که به جای یافتن آن‌چه ما ناشاهد را به آن متناسب می‌کنیم که بی‌حرکت در بافت معین‌شده قرار گرفته و در «چرخه‌ی ارتباط‌گرایی» فهم می‌شود، می‌توانیم به بودن معین‌شده [موهوب] بیاندیشیم.

این گونه آغاز کنیم، تنها یک بیرونی داریم که به آگاهی و صورت‌های فاهمه (همان‌طور که کانت می‌گوید) مربوط می‌شود و یا به آگاهی احساس و مشخصه‌های آن (برداشت دُلوز). فصل‌های این کتاب مفهوم شروط استعلایی را می‌کاود که آیا می‌توانند در ازای نسبت داشتن با شکل‌های آگاهانه‌ی حیات، کاملاً برای تجربه دلیل بیاورند. آن‌ها اهمیت نقد طبیعت‌گرا از اندیشه‌ی استعلایی را در ارتباط کانت و دُلوز مورد بحث و مناقشه قرار می‌دهند.

اشاره شد که دُلوز و کانت به آن چه که همان باقی می‌ماند توجه می‌کنند [The same] چرا که غیر تجربی است و برای این که پذیرا بودن نسبت به تجربه را مجسم کند به اندازه‌ی کافی پویا است. ^۱ اندیشه قادر به چیزی از شروط استعلایی معین هست که ضرورتاً «همان» باقی بماند؟ پاسخ ما به آن در این مجلد آمده شامل ایده‌ها، تکوین، سازوکار و مفاهیم نقد، احساس، فهم، آگاهی، ترکیب ^۲، انی، اثره X و... می‌شوند. بحثی که مطرح شده ساختارهای استعلایی است که به سادگی ^۳ برای ^۴ که قبل از مارخ می‌دهند و آگاهی ما را در هم می‌شکنند.

پاتریشیا فار در ^۵ مربوط به خود، فرایند یادگیری یک شرط استعلایی را که دُلوز از ایده‌های کانتی به کار گرفته مشخص می‌کند و به این طریق پویایی رویارویی را با ساختار استعلایی متحرک [پویا] ترکیب می‌کند. ^۶ بینیم که خودمختاری احساس / ادراک، دُلوز را به این سمت هدایت نمی‌کند که امر استعلایی را بپذیرد بلکه همان‌طور که اشاره کردیم به سمت بهبود قابلیت آن [احساس] هدایت می‌شود. ^۷ پیش آن از هر گونه ارجاع به تجربه، برای تجربه دلیل موجه اقامه کند. لوی بریانت، توصیف ما سوا از فلسفه‌ی استعلایی را دامی در «چرخه‌ی ارتباط گرایی» می‌بیند که با نشان دادن نقش ^۸، هم مقدم بر زندگی آگاهانه و هم به عنوان شکننده‌ی آن عمل می‌کند. در فصل مت‌لی، کاوشی در زمینه‌ی سطح سفسطه و ساده‌لوحی در متن کانت از فلسفه‌ی استعلایی می‌یابیم و چگونگی ارتباط این ذهن با اندیشه‌ی دُلوز بررسی خواهیم کرد. ^۹ لی برای «تراز کردن» این سطوح، با پرسش از قابلیت خاص دُلوز از امر استعلایی، نشان می‌دهد که برای امر استعلایی این امکان هست که نسبت به جهان در راه که مشخصه‌ی آن برداشتی طبیعت‌گرایانه از اندیشه است — مانند گار [حاضر در همه جا] باشد. ^{۱۰} میک باولز با پرسش از بارآوری نیرو، تعارضی را که در کار دُلوز میان طبیعت‌گرایی و استعلا هست وارد صحنه می‌کند و می‌پرسد آیا نیرو می‌تواند دلیل موجه برای آگاهی و فهم اقامه کند. آیا طبیعت‌گرایی می‌تواند نسبت به قوه‌ی ذهنی که کانت تکریم می‌کند به درستی عمل کند؟ ^{۱۱} ادوارد ویات از تکوین شناخت از نظر کانت و راهی که دُلوز از آن پرده برمی‌دارد می‌پرسد، تا نشان دهد که اثره X ، شرطی استعلایی است که قابلیت پذیرنده بودن نسبت به تجربه را دارد.